

در آمد

صاحب این قلم، با زنده‌یاد **جلال آل احمد**، از اوایل دههٔ چهل مکاتبه داشت و با زنده‌یاد **سیمین دانشور**، از سال ۱۳۴۸ بعد از درگذشت جلال. و با زنده‌یاد **سیمین بهبهانی**، بعد از انقلاب. این دو سیمین گر چه هر دو مقیم تهران بودند و هر دو نیز یکی در داستان و دیگری در شعر، شهره نام‌آور، ولی هیچ‌گونه دیدار و آشنائی و دوستی و رفت و آمدی با یکدیگر نداشتند. و واسطه آشنائی و دوستی این دو بزرگ، من کوچک بودم و جریان از این قرار: خانم بهبهانی می‌دانستند که من با خانم دانشور مکاتبه دارم. در یکی از نامه‌هایشان نوشتند؛ دوست می‌دارند من واسطهٔ این آشنائی باشم، جریان را برای خانم دانشور نوشتم. ایشان نوشتند شماره تلفن منزل مرا به ایشان بدهید و بگویید تماس بگیرند. و من نیز چنین کردم و خانم بهبهانی هم چنین کردند و به دیدار خانم دانشور رفتند و این آشنائی و دوستی و رفت و آمد بین این دو، سال‌های سال تا زنده بودن خانم دانشور ادامه یافت. از این دو بزرگوار نامه‌های بسیاری در اختیار دارم چنانکه از بزرگانی دیگر، امیدوارم تا زنده‌ام بتوانم همگی آنها را در مجموعه‌ای در اختیار مردم عزیز ایران بگذارم، و تا آن روز، در اینجا و اکنون دوست می‌دارم به مناسبت طلعبهٔ بهار و فرا رسیدن عید و نوروز، چند تائی از تبریک‌های عید این دو را به خوانندگان گرامی روزنامه **«عصر مردم»** پیشکش کنم و با یادآوری این نکته که هر جا در این تبریک‌ها نامی و اسمی از سیمینی برده می‌شود مقصود سیمین دیگر است، یاد آن دو بزرگ و شهره به خیر.

تبریک‌های سیمین دانشور
نوروز ۱۳۷۱

دوست و برادر عزیزم منصور اوجی عیدی امسال تو به من پر و پیمان‌تر از همیشه بود. مقصودم کتاب **در روشنائی صبح** است که شاعران امروز فارس بهترین‌هایشان را عرضه کرده بودند. خوب، پهر جهت همه‌تان وارثان حافظ هستید. مدتی با حافظ قهر بودم اما شعرهای شما هم‌ولایتی‌ها را که خواندم با او آشتی کردم. حافظ هم ظاهراً آشتی کرده فالهایی که اخیراً دربارهٔ آیندهٔ مردم سیه روزگار ایران از دیوانش می‌گیرم امیدوارکننده‌تر است. اما تو از همه‌شان دلسوخته‌تر بنظر آمدی. در شعر تو حالت‌گرایی نابی است و سعی نمی‌کنی خواننده را متوجه قدرت کلام و مهیوت صنایع بدیعی کنی. شعری که به شـجریان هدیه کرده بودی عالی بود اما متاسفانه شجریان بسیار فنی شده- باری عیدت مبارک و سرت سبز و تنت خوش باد جاوید.

آرزوی دیدار هم‌هتان را دارم.

سیمین دانشور

۱۱ می ۱۹۹۶ – ۲۶ اردیبهشت ۱۳۷۳
نامهٔ دسته‌جمعی برای دوستان عزیز جنوبیم

آقایان منصور اوجی- دستغیب-

رومی- امین قفیری- ابوالقاسم

قفیری- صادق همایونی- طوفان

و هر که باشد ز حال ما پرسان

آیا می‌دانید چقدر همه‌تان

را دوست داریم؟ و چقدر

قابل تحسین هستید؟

بی‌سر و صدا و

عاری از ادعا

کار می‌کنید و

آنقدر خوب

که

آثارتان

را می‌بلمم

و همیشه چشم

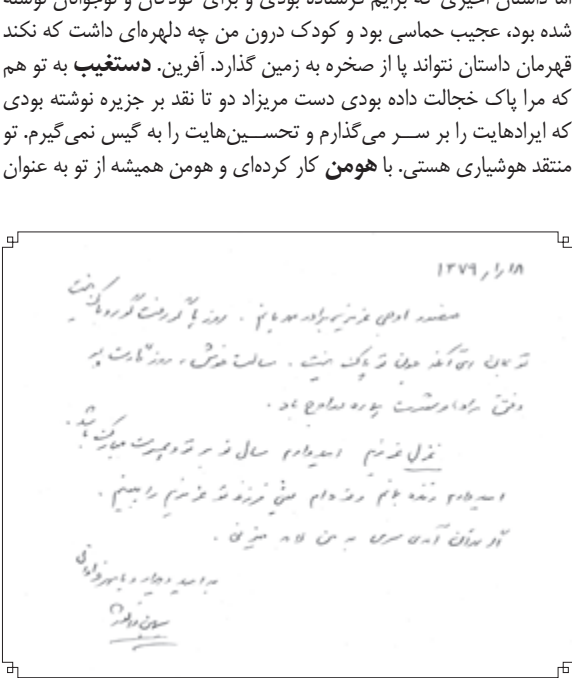
براهم تا کاری از شما

وارثان سعدی و حافظ پخوانم

و فاتحه‌ای هر چند نه بر تربیت سعدی

حافظ اما از راه دور نثار آنها بکنم و به آنها و بدھیم که «هنوز گویندگان و نویسندگان هستند اندر البته شما وارثان ایندو از ارتاشات روحی (vibration) یا از فیض قدسی آنها مدد می‌گیرید و همچنین از هوای یددار شیراز برخوردارید و از سوره‌های ناز تعادل را آموخته‌اید.

اول از تو بگویم **اوجی** که این نامه را برای همه‌شان خواهی خواند. از وقتی با شـعرت آشنا شدم در اوج بوده‌ای و گام به گام بیشتر و بیشتر رفته‌ای. شعری که برای سیمین بهبهانی گفته بودی چقدر بیجا و چقدر عالی بود. می‌دانی که سیمین اخیراً در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان خاتم‌الانبیاء بستری شد و چقدر ترسیدم و چقدر دکترها را تلفن بیچ کردم. خوشبختانه الان بهتر است و به خانه آمده. مجموعه **«هر کس حکایتی»** را خواندم، تو باز در قله جای داشتی. شعرهای خوبی هم از **جاوید و خانفی و آتشی** در این مجموعه بود که حالی کردم. هر چند به عقل ناقص من آنتسی شعر تو نیمایی بهتر می‌گوید تا غزل. در غزل اول همین مجموعه به کسی که چانه و دندان و سندان چرخ را می‌شکند در اواسط غزل تخفیف می‌دهد و به شکستن سینی و فنجان و شکردان هم قانع است. هر چند تخیل شاعر حد و مرزی نمی‌شناسد. با اینحال آتشی از اوان شاعریش تا حال بسیار شکفته است و روز به روز شعریت شعرش یا جوهر شعریش پرقدتر تر شده است. **امین قفیری** عزیز تو داستان‌نویس دلسوخته جنوبی و چقدر دل تو جنوبی است اما داستان اخیرکی که برایم فرستاده بودی و برای کودکان و نوجوانان نوشته شده بود، عجیب حماسی بود و کودک درون من چه دلهره‌ای داشت که نکند قهرمان داستان نتواند پا از صخره به زمین گذارد. آفرین. **دستغیب** به تو هم که مرا پاک خجالت داده بودی دست مریزد دو تا نقد بر جزیره نوشته بودی که ایرادهایت را بر سر می‌گذارم و تحسین‌هایت را به گیس نمی‌گیرم. تو منتقد هوشیاری هستی. با **هومن** کار کرده‌ای و هومن همیشه از تو به عنوان

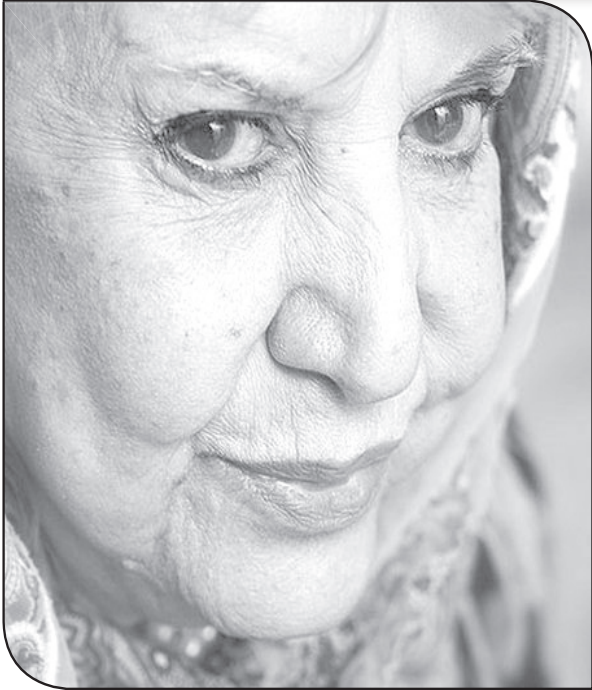


گردونه

● چهارشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۹۶ ۶ جمادی‌الثانی ۱۴۲۷ Mar 16• 2016 سال بیست و یکم شماره ۵۷۲ ●

تبریک‌های عید دو سیمین

منصور اوجی



بهترین شاگرایش یاد می‌کرد، وقتی با جلال سر **ارنست یونگر** چک و چانه می‌زد. **سیروس رومی** عزیزم، «خبر جنوب» تو با بهترین نشریه‌های ایران رقابت می‌کند و از نقد خُبر جنوب هم متشکرم.

و **مسعود طوفان** عزیزم با نقد فاضلان‌ه‌ات در تکاپو محشر کرده بودی. قسمت عمدهٔ نقد تو ترجمه شده است و در مقدمه ترجمه انگلیسی جزیره چاپ خواهد شد و عجیب اینجاست که خودم تصور می‌کردم نقد تو از سر آمریکایی جماعت زیاد است. لغت‌سازی تو بسیار جالب است و دید تو غیر کلیشه‌ای است. راستی طوفان بعنوان یک توریسین از تو می‌پرسم چرا **رمان جزیره** [سرگردانی] آنقدر بحث‌برانگیز شده است. البته دشنام بسیار شنیدم اما کمتر نشریه و مجله‌ایست که آنرا تحلیلی هر چند نادرست و گاه غرض‌آلود [نقد] نکرده باشد. ادم است در هاروارد **«ترومن کاپوته»** می‌گفت هر چه بیشتر دشنام بشنوید زلال‌تر خواهید نوشت.

صادق همایونی عزیز متشکرم که با تلفن از من دلجویی کردی و به من دل دادی و شادم از اینکه آن دوست عزیز در جمع‌آوری فرهنگ عامه به گمان من سرآمد هم‌گان است. اما **ابوالقاسم قفیری** عزیز شمسارم که کتاب ناقابلم را برای شما نفرستادم کوششهای شما هم در راه جمع‌آوری و تدوین فرهنگ عامه بسیار ارزنده است.

چرا از **تندرو صالح** شعری در مجموعه «هر کس حکایتی» نبود. یادم است شعر هم می‌گفت. داستانهایش را در ادبستان می‌خوانم و یکی را که خودش آورد و برایم خواند. اما از من به او وصیت که آنقدر در ابهام واقعیت تندروی نکنم. ما برای مردم ایران می‌نویسیم که از سواد و آگاهی کافی دست کم اکثریت آنها، بهرهٔ زیادی ندارند. جوری بنویسیم که مردم عادی از سطح اثر لذت ببرند و اقلیت آگاه و باسواد از لایه و عمق اثر.

بهارتان پیروز و هر روزتان نوروز باد

راستی آیا مـندی‌پور هم شیرازی است؟ چندین داستان ناب از او خوانده‌ام که عطر بهار ناریج شیراز را به مشامم رسانده.

دوستدار همه‌تان

سیمین دانشور

۱۳۷۶/۱/۱۸

برادر کوچکترم به سال و نه به عقل- منصور اوجی عزیزم، سلام! سال نو بر تو و غزل مبارکباد. با غزل که تلفنی حرف زدم لہجۀ شیرازی نداشت. امیدوارم امسال سال خوشی برای همگان باشد. سال گذشته نه هیچ پیشرفتی در روابط انسانی و نه پهبودی در شرایط زندگی مساکنان کره خاکی نبود. امیدوارم خوش و سلامت باشی و طبع وقاد و پربارت همچنان شعرهای ناب بسراید و من بخوانم و کیف کنم.

از اینکه موجب شدی **مسعود طوفان** روابط دوستی قدیم را پاس بدارد و به من تلفن کند متشکرم. تو همواره رفوگر پارگی دلها بوده‌ای. از قول من سلام و تبریک به او و خانواده‌اش برسان. بسیار باهوش و تیزبین و باسواد است و تصور می‌کنم در «نقد» همتا کمتر داشته باشد. به **امین قفیری** سلام فراوان برسان و بگو رمان رقصندگان او را خواندم. یعنی بلعیدم. عالی بود و مرا غافلگیر کرد. اول تصور یک گسیختگی در این رمان کردم چرا که بخش دوم ربطی به بخش اول نداشت اما در بخش سوم چنان ماهرانه سه بخش را به هم پیوسته بود که حظ کردم. عزیزم من قسمت عمده عمرم در تهران گذشته اما کار شیرازها را که می‌خوانم و تکامل آنها را که شاهد می‌شوم گل از گل‌م می‌شکنند. پایدار باشی.

دوستدارت سیمین دانشور

۱۳۷۹/۱/۱۸

منصور اوجی عزیز، برادر مهربانم. روزها گر رفت گو رو باک نیست تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیستی. سالت خوش، روزگارت بر وفق مراد و شعرت همیشه در اوج باد.

غزل عزیزم امیدوارم سال نو بر تو و همسرت مبارک باشد. امیدوارم زنده بمانم- و نوام یعنی فرزند تو عزیزم را ببینم. اگر تهران آمدی سسری به من لایذ می‌زنی.

به امید دیدار و با مهر فراوان

سیمین دانشور

تبریک‌های سیمین بهبهانی

دوست عزیز و گرامی منصور اوجی

سال نو را تبریک عرض می‌کنم برایت از درگاه خداوند یگانه تندرستی، پیروزی و سرخوشی آرزو دارم همچنین برای همه عزیزان و بستگانت. شـعرت بسیار زیبا بود خواندم. سیمین خانم هم قبلاً آن را برایم خوانده بود بعد از این ایام عید برایت نامه مفصل می‌نویسم دخترم در تهران است و سلام دارد فعلاً این نامه را به عنوان تبریک سال نو از من بپذیر بعداً برایت شعر تقدیم خواهم داشت.

با ارادت

سیمین بهبهانی

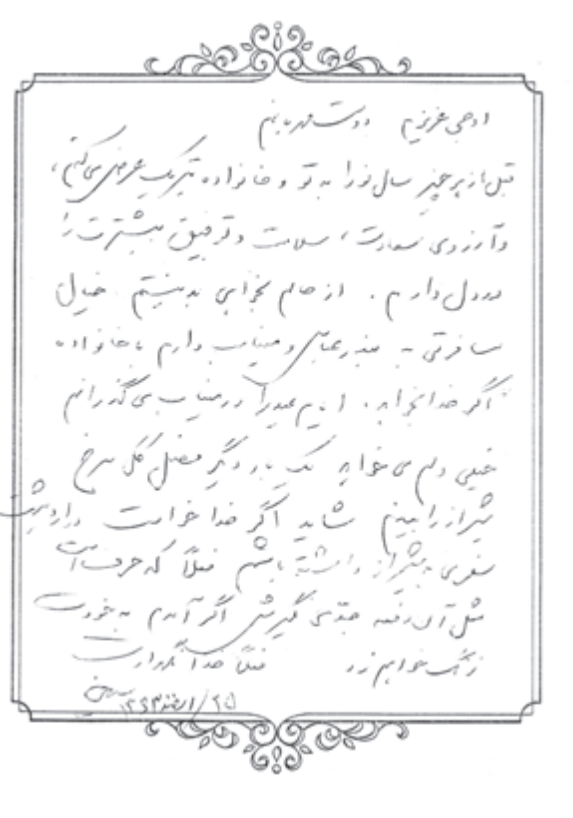
۶۲/۱/۶

فراوان دارم. برایت آرزوی همهٔ سعادت‌ها را می‌کنم و تندرستی و شادی نیز. به آقایان حجتی، رضائزاد سلام مخصوصم را برسانید، همچنان به همهٔ دوستان شیرازی.

خدانگهدارت

سیمین فروردین ۶۳

منصور عزیز سال نو بر تو و همهٔ عزیزانت مبارک، غزل و خواهر. نامه‌ات رسید و شعرهای زیبایت مثل همیشه خوب مخصوصاً آن کوتاه و هر دو غزل فعلاً منظور تبریک است و بس مفصلاً برایت نامه خواهم نوشت به **حجتی** سلام دارم از قول من از همسرش احوال‌پرسی کن. به **رضائزاد** و دیگران. شاعر و خطاطی هم به نام **حیدرزاده** در تهران به دیدنم آمد و کلی شعر خوب برایم خواند و یک تابلو خطی کار خودش و شعری از من و چقدر محبت کرد و چقدر با احساس بود اگر دیدی‌ش سلام برسان و خلاصه به



همهٔ دوستان شیرازی از جانب من وکالتاً تبریک بگو امیدوارم سال نو سال امید و آرزو و نیکیختی باشد.

خدانگهدار

سیمین اسفند ۶۴

اوجی عزیز

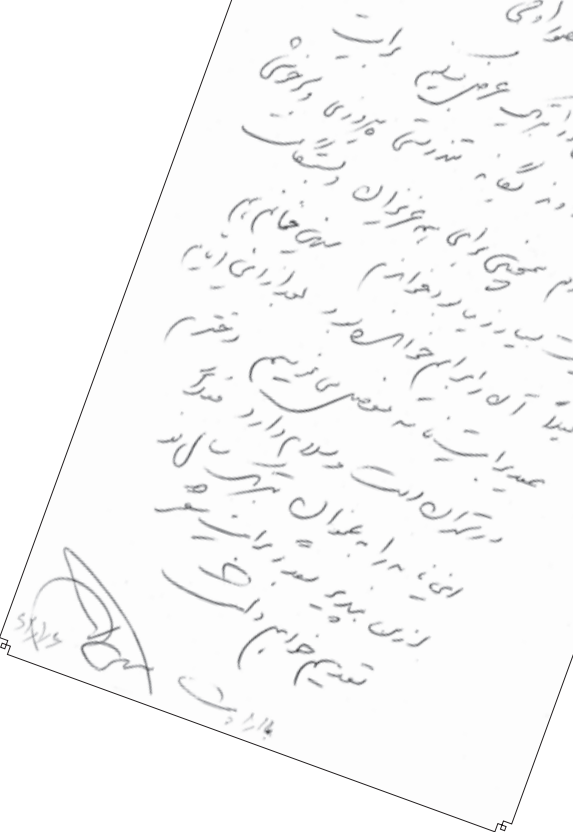
سال نو را به تو و همه بستگان، غزل و خواهرت تبریک عرض می‌کنم. امیدوارم سال بهروزی و پیروزی و پایان جنگ باشد. به آقای **حجتی** و خانم و **رضائزاد** و همه دوستان سلام و تبریک دارم.

علی سلام و تبریک فراوان دارد. باشد تا نامهٔ مفصل بنویسم.

قربانت

سیمین بهبهانی

۱۳۶۵/۱/۵



اوجی عزیزم دوست مهربانم

قبل از هر چیز سال نو را به تو و خانواده تبریک عرض می‌کنم، و آرزوی سعادت، سلامت و توفیق بیشتریتر را در دل دارم. از حال بخواهی بد نیستم خیال مسافرتی به بندرعباس و میناب دارم با خانواده اگر خدا بخواهد. ایام عید را در میناب می‌گذرانم خیلی دلسم می‌خواهد یک بار دیگر **فصل گل سرخ شبیراز** را ببینم شاید اگر خدا خواست در اردیبهشت سفری به شیراز داشته باشم فعلاً که حرف است مثل آن دفعه جدی نگیرش اگر آدمم به خودت زنگ خواهم زد. فعلاً خدانگهدارت.

سیمین

۲۵ اسفند ۱۳۶۳

اوجی جان، سلام سال و نوروز و روزگارت مبارک باد.

نامه‌ات، تلفنت، همهٔ محبت‌هایت، بی‌دریغ است و بی‌ریا همهٔ سپاسم نثارت باد. دیروز سیمین خانم و هوشنگ خان و لیلی و شوهرش اینجا بودند از هر دری سخن رفت و یاد تو نیز بودیم آقای **مکلا** و **هما** خانم بد بودند و زود رفتند امسال نوروز، من نه جایی رفتم و نه پذیرائی کردم چون پسرم که در میناب کار می‌کند با عروسم و دو فرزندشان مهمان ما بودند و هر دو طفلکی چجه‌ها سرخک گرفتند و خلاصه همهٔ مدت مشغول آب لیمو و پرتقال گرفتن و سوپ درست کردن و درجه گذاشتن و غیره. شکر خدا که خوب شدند و به منزل بازگشتند و من دوباره سراغ میز محقرم آمدم و یاد قلم افتادم و جزء اولین کارها نامه‌ئی‌ست که فعلاً برایت می‌نویسم منتظر شعرهایت و نامه‌هایت هستم غزل را می‌بوسم به خواهر سلام دارم به همهٔ دوستان سلام

